

— — — — —

وقت نویس

— — — — —

رمان

میچ آلبوم

ترجمه‌ی

شیرین معتمدی



انتشارات فروارید

سرشناسه: آلبوم، میچ، ۱۹۵۸-م.
 Albom, Mitch
 عنوان و نام پدیدآور: وقت‌نویس / میچ آلبوم؛ ترجمه‌ی شیرین معتمدی.
 مشخصات نشر: تهران: مروارید، ۱۳۹۲.
 مشخصات ظاهری: ۲۵۲ ص.
 شابک: 978-964-191-242-2
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: The time keeper, 2012.
 موضوع: داستان‌های آمریکایی - قرن ۲۱ م.
 شناسه افزوده: معتمدی، شیرین، ۱۳۵۷-، مترجم.
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۷۱۲و / ۳۶۰۱ PS
 رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۳۸۸۴۹



مروارید

تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی دانشگاه تهران، پلاک ۱۱۸۸/ص. پ. ۱۶۵۴-۱۳۱۴۵
 دفتر: ۶۶۴۰۰۸۶۶-۶۶۴۱۴۰۴۶-۶۶۴۸۴۶۱۲ فاکس: ۶۶۴۸۴۰۲۷
 فروشگاه: ۱: ۶۶۴۶۷۸۴۸- فروشگاه ۲: ۸۸۲۷۵۲۳۱
www.morvarid-pub.com



وقت‌نویس

میچ آلبوم

ترجمه‌ی شیرین معتمدی

تولید فنی: الناز ایللی

صفحه‌آرایی: تینا حسامی

چاپ اول پاییز ۱۳۹۲

چاپ گلشن

تیراژ ۱۱۰۰

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۱-۲۴۲-۲ ISBN 978-964-191-242-2

۱۰۵۰۰۰ ریال

ترجمه‌ای برای پدرم و دنیای جادویی کتاب‌هایش

www.ketab.ir

مردی تنها در غاری نشسته است.

موهایش بلند است. ریش‌اش تا زانو می‌رسد. چانه‌اش در کاسه‌ی دست‌ها.
چشم‌هایش را می‌بندد.
به چیزی گوش می‌دهد. صداها. صداها. صداهای بی‌پایان. از برکه‌ای در گوشه‌ی
غار برمی‌خیزند.

سارا لمون^۱ یکی از این صداهاست.

دختر نوجوانی در روزگار ما، روی تخت دراز کشیده و عکسی را در
گوشی همراهش تماشا می‌کند: پسری خوش‌قیافه با موهای قهوه‌ای،
امشب می‌بنددش. امشب ساعت هشت و نیم، با هیجان تکرار می‌کند -
هشت و نیم، هشت و نیم! - و فکر می‌کند چی بیوشد. جین مشکی؟ بلور
آستین حلقه‌ای؟ نه از بازوهایش متنفر است. آستین حلقه‌ای، اصلاً.
می‌گوید: «وقت بیشتری لازم دارم.»

ویکتور دلامنت^۱ یکی از این صداهاست.

مردی ثروتمند در میانه‌ی هشتادسالگی، در مطب دکتر نشسته است. همسرش در کنار اوست. پارچه‌ی سفیدی میز معاینه را پوشانده. دکتر آرام حرف می‌زند. می‌گوید: «کار زیادی از دست ما برنمی‌آید.» ماه‌ها درمان بی‌نتیجه بوده. غده‌ها. کلیه‌ها.

همسر ویکتور می‌کوشد حرف بزند، اما کلمات گیر می‌کنند. انگار حنجره‌شان یکی باشد، ویکتور گلویش را صاف می‌کند.
«گریس^۲ می‌خواهد بپرسد... چقدر وقت دارم؟»

کلمه‌های او - و کلمه‌های سارا - به آن غار توڑ افتاده کشیک می‌شوند.
مرد تنهای ریش و نشسته است. این مرد پدر زمان است.

شاید فکر کنید افسانه باشد. نقاشی‌ای از کارت تبریک‌های سال‌نو - پیر، نحیف، ساعتی شنی در دستش، پیرتر از هرکسی در این سیاره.

اما پدر زمان واقعی است. و در حقیقت نمی‌تواند پیر شود. در زیر ریش درهم و موهای موج - علائم زندگی است، نه مرگ - هیکلش استخوانی، پوستش بدون چروک، مصون از هر آنچه تحت کنترلش است.

قبلاً، پیش از آنکه خدا را خشمگین کند، فقط یک آدم معمولی بود، محکوم به مرگ بعد از گذران روزهای عمر.

حالا سرنوشت دیگری دارد: تبعید شده به این غار. باید صدای التماس جهانیان را بشنود - برای دقیقه‌های بیشتر، ساعت‌های بیشتر، سال‌های بیشتر، زمان بیشتر.

اینجا بودنش بی‌زمان است. امیدش را از دست داده. اما ساعتی برای همه‌ی ما به آرامی، جایی، تیک‌تاک می‌کند. و یکی فقط برای او تیک‌تاک می‌کند.

به‌زودی پدر زمان آزاد می‌شود.

تا به زمین برگردد.

و کاری را که شروع کرده به پایان برساند.